گشتم نبود؛ نگرد نیست!

درباره تکه‌های گمشده در دل تاریخ



مریم شاه‌پسندی
دبیر تحریریه

مفهوم تاریخ برای من، مفهوم گمشده‌ای است. از آن دست علوم که با هربار خواندن، می‌توانی احتمالات و زوایای پنهان ریز و درشتی را وارد جریانش کنی و هر بار از چیز جدیدی که کشف کرده‌ای حیرت‌زده شوی. به گمان من، تاریخ چون گذشته است و دیگر دست‌مان به آن نمی‌رسد، می‌تواند گمشده‌ترین تکه پازل زندگی انسان باشد؛ همان بخشی که دائما سعی در فهمیدنش دارد اما هر بار، پا فراتر از مرحله احتمال نمی‌گذارد و یقین را کم و به‌سختی می‌یابد. در این صفحه از قطب‌نما می‌خواهیم دست همدیگر را بگیریم، به دل تاریخ سفر کنیم و از گمشده‌ها بگوییم. لطفا کمربندها را محکم ببندید، مبادا که گم شوید!

آمدیم، نبودید، رفتیم!



قضیه برمی‌گردد به سال‌هایی حوالی ۱۵۹۰ میلادی. وقتی که انگلیس درگیر کشف سرزمین‌های قاره آمریکا بود تا هر آنچه را تحت استعمار اسپانیا نیست، به مستعمره خود اضافه کند. روآنوک، جزیره‌ای در سواحل آمریکای شرقی بود که نقطه‌ای مورد قبول برای استعمارانگلیس به حساب می‌آمد. بگذارید روایت را از جای دیگری ادامه بدهم.

جان وایت، در آخرین سفرش به روآنوک، فرمانده ۱۵ نفر بود. ۱۵ نفری که به قصد ارتباط با بومیان منطقه، در روآنوک ماندگار شده بودند. جان وایت مجبور شد دو سال روآنوک را به قصد انگلیس ترک کند و آن ۱۵ نفر را رها کند. دفعه بعد وقتی خواست دوباره به آنجا برگردد، به جای این‌که با خود سرباز و نیروی نظامی ببرد، دست خانواده‌های آن ۱۵ نفر را گرفت و به همراه خانواده خودش راهی روآنوک شدند اما وقتی به جزیره رسیدند، هیچ خبری از آن ۱۵ نفر نبود و به نظر می‌رسید که همه قتل‌عام شده باشند. چند وقت بعد، جان وایت برای تأمین آذوقه و ذخیره غذایی چاره‌ای نداشت به جز این‌که دوباره به انگلیس برگردد. او قصد داشت یک سال بعد همراه با آذوقه در جزیره حاضر شود اما به محض رسیدن به انگلیس متوجه شد که کشورش درگیر جنگ با اسپانیاست و همین، وقفه‌ای سه‌ساله ایجاد کرد. وقتی توانست بعد از سه سال به جزیره برگردد، متوجه اتفاق عجیب‌وغریبی شد. هیچ خبری از ۹۰ مرد، ۱۷ زن و ۱۱ بچه‌ای که در آن مستعمره زندگی می‌کردند، نبود. وسایل جنگی و جواهرات روی زمین به حال خود افتاده بودند و علف‌های هرز زمین را پوشانده بود. هیچ نشانه‌ای از جنگ و خونریزی و غارت نبود؛ آنها ناپدید شده بودند. این مردم تکه‌ای گمشده از تاریخ هستند.

زنی در آسمان گم شد!



تا به حال درباره اولین زنی که توانست از غرب تا شرق اقیانوس اطلس را با هواپیما درنوردد، شنیده‌اید؟ او امیلیا اهارت بود؛ زنی که شانزدهمین خلبان زن در دنیا به حساب می‌آمد و در سال ۱۹۳۲، از نیوفاوندلند کانادا به‌تنهایی و بدون توقف تا ایرلند پرواز کرده بود؛ مسافتی بیشتر از ۳۲۰۰ کیلومتر!

امیلیا خلبان نابغه‌ای نبود اما به واسطه شجاعتش و البته زن بودنش، تیتر رسانه‌های خبری می‌شد و اقدامات او سروصدای زیادی به راه می‌انداخت. برعکس آنچه احتمال دارد در ذهن شما شکل گرفته باشد، امیلیا در خانواده سالمی رشد نکرده بود. پدر معتاد پردردسری داشت و زندگی سختی را در کودکی و نوجوانی گذرانده بود. همین موضوع باعث شده بود که او مستقل و جنگجو رشد کند. در اواخر جنگ جهانی اول به عنوان پرستار صلیب سرخ، فعالیت کرده بود و بعد از آشنایی با ده‌ها خلبان زخمی دل به پرواز بسته بود.

سال ۱۹۳۷ در اوایل ماه جولای، امیلیا اهارت تصمیم گرفت تا این بار پروازی به دور دنیا داشته باشد؛ پس به همراه کمک‌خلبانش، سفری را آغاز کرد. او می‌توانست باز هم رکورددار باشد اما جایی حوالی جنوب اقیانوس آرام گم شد. آخرین پیام رادیویی او چنین بود: نمی‌دانم کجا هستم و سوخت هواپیما هم تمام شده است...

قوت قلب قوم!



برای همه باارزش بود. آن صندوقچه یادگار پیامبرشان بود، هرکسی اجازه دست‌زدن به آن را نداشت و وسایل درونش مقدس و مهم بودند؛ این صندوق، «تابوت عهد» بود. می‌گویند تابوت عهد همان صندوقی است که مادر حضرت موسی فرزندش را در آن گذاشت و به رود سپرد. حضرت موسی قبل از این‌که دنیا را ترک کند، وسایلش را از جمله عصایی که داشت، به همراه نسخه اصلی تورات را در آن تابوت گذاشت و به یکی از معتمدان سپرد. قوم حضرت موسی این صندوقچه را روی چشم می‌گذاشتند و مراقبت می‌کردند و وجودش در سختی‌ها قوت قلب قوم بود. یک بار در جنگی با بت‌پرستان فلسطینی، این تابوت تحت تصرف دشمن درآمد اما تصرف تابوت همانا و آمدن انواع بلایا به سر دشمن همانا! کار به جایی رسید که بت‌پرستان تابوت را از شهر خود بیرون انداختند و آن صندوق ارزشمند، دوباره به دست یهودیان رسید. سال‌ها بعد وقتی که حضرت سلیمان کاخی ساخت، آن تابوت را در جایگاهی که قوس‌الاقداس نام داشت، قرار داد؛ جایی که فقط کاهنان برگزیده می‌توانستند سالی یک بار در آنجا حضور پیدا کنند و تابوت، قلب تپنده آن معبد شده بود. بعد از حمله بخت‌النصر و ویرانی کاخ، دیگر هیچ خبری از تابوت عهد نشد. می‌گویند گمشدگی این تابوت، حاصل گناه قوم یهود است و تکه‌ای گمشده از تاریخ که ان‌شاءا... به دست امام‌زمان(عج) پیدا خواهد شد.

آب شدند در دل زمین!



در قصر بزرگ کاترین اول، همسر دوم پطرکبیر اتاقی سرتاسر کهربا با ارزشی معادل ۱۴۰ تا ۵۰۰ میلیون دلار وجود داشت. روسیه این اتاق را از پادشاه پروس هدیه گرفته بود و از کاخی در پروس، به کاخ زمستانی ملکه روسیه منتقل شده بود؛ جایی در نزدیک سن‌پترزبورگ.

کهربا ماده ارزشمند و شکننده‌ای بود که استفاده شش تن از آن برای تزئین اتاقی در کاخ، اتفاق پیش‌پاافتاده‌ای نبود. همین شد که آوازه این اتاق تا ۲۰۰ سال در دنیا پیچید. در جریان جنگ جهانی وقتی آلمان‌های نازی به روسیه حمله کردند، چشم طمع‌شان به آن اتاق دوخته شده بود. به قصد غارت آن اتاق کاخ را تصرف کردند اما از قبل، نگهبانان کاخ آن اتاق را با کاغذ دیواری مخفی کرده بودند. البته افاقه نکرد و نازی‌ها آنجا را یافتند.

شاید گمان کنید که داستان همین‌جا به پایان می‌رسد اما چنین نیست. نازی‌ها در زمان کوتاهی جواهرات و تزئینات اتاق را در صندوقچه‌هایی ریختند، اتاق را کاملا خالی کرده و به موزه‌ای در قلعه کونیگسبرگ آلمان منتقل کردند.

ورق برگشت! این بار بعد از تصرف آلمان، روسیه بود که به دنبال جواهرات می‌گشت؛ قلعه کونیگسبرگ را در جست‌وجوی جواهرات با بمب منفجر کرد اما هیچ نشانی از آنها نیافت، انگار که در دل زمین آب شده باشند. نه ردی از سوختگی جواهرات وجود داشت و نه تکه‌ای از آنها در کشور.

این جواهرات هم، تکه‌ای گمشده از تاریخ هستند.